گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید رضا اکبری مقدم فرمانده ارشد امنیت پرواز که در فاجعه پرواز ۶۵۵ به شهادت رسید

هیچ وقت نمی‌توانیم امریکایی‌ها را ببخشیم

احمد محمدتبریزی

رضا اکبری مقدم ۱۲ تیرماه سال ۱۳۶۷ جوانی ۲۳ ساله بود که بنا بر شغلش (فرمانده ارشد امنیت پرواز) سوار هواپیمای ایرباس پرواز شماره ۶۵۵ ایران ایر شد. همسر ۱۹ ساله‌اش به همراه دو فرزند پسرشان در خانه منتظر بازگشت او از مأموریت بودند اما رضا دیگر هرگز به خانه بازنگشت. هواپیمای حامل او و حدود ۲۹۰ مسافر دیگر به وسیله موشک پرتاب شده از سوی ناو وینسنس امریکایی مورد اصابت قرار گرفت و منهدم شد. همسر شهید در گفت‌وگو با «جوان» به تابستان گرم سال ۶۷ سفر کرده و به مرور خاطراتش از ۱۲ تیر و حادثه تلخ سقوط هواپیما می‌پردازد که در ادامه می‌خوانید.

با توجه به اینکه شهید اکبری مقدم شغلش امنیت پرواز بود آیا پیش‌بینی می‌کرد یک روز چنین اتفاقی برایش بیفتد؟

با توجه به شغل خطیرش می‌دانستم که بیرون رفتنش از خانه دست خودش است و برگشتش با خدا اما خودش و ما شرایط کاری‌اش را پذیرفته بودیم. شغلش چنین موارد و حوادثی را ایجاب می‌کرد و اصلاً مشخص نبود که ممکن است چه اتفاقاتی پیش‌رویش باشد. ما سال ۶۲ ازدواج کردیم و دو فرزند پسر داشتیم و هیچ‌کس دوست ندارد عزیزش از پیشش برود ولی قبل از اینکه من با آقا رضا ازدواج کنم ایشان به عنوان رزمنده در جبهه‌ها حضور داشت و شخص فعالی بود. من و خانواده‌اش شرایط کاری و شغلی‌اش را پذیرفته بودیم و هر لحظه امکان هر حادثه‌ای را می‌دادیم ولی اصلا توقع نداشتیم این اتفاق به دست امریکایی‌ها رقم بخورد. کسانی که کیلومترها دورتر از کشورشان موجب سقوط هواپیمایی در آب‌های خودش شده بودند و این برای ما ضربه سهمگین و هولناکی بود.

۱۲ تیر ۶۷ از چه طریقی متوجه این حادثه شدید؟

چون آن زمان بچه‌ها کوچک بودند من بیشتر سرگرم آنها می‌شدم. خانواده آقا رضا از طریق تلویزیون و رادیو متوجه این حادثه شده بودند. البته من آن روز از اینکه هیچ خبر و تماسی از ایشان نداشتم نگران شده بودم و هنگامی که با برادرشان صحبت کردم به من گفتند که پروازشان تأخیر داشته و دلیل تماس نگرفتن و بی‌خبری‌شان همین موضوع است. دیگر به مرور زمان واقعیت را به من گفتند و فهمیدم که هواپیمای حامل همسرم در خلیج فارس سقوط کرده است.

وقتی با خبر مواجه شدید چه حس و حالی داشتید؟

دیگر حساب کنید کسی که خبر از دست دادن عزیزش را می‌شنود چه احساسی پیدا می‌کند. چون خیلی ناگهانی رقم خورد مواجهه با آن خیلی برایم سخت بود.

ایشان تا قبل از شهادت درباره شهید شدن و فلسفه آن با شما صحبت کرده بود؟

آقا رضا همیشه می‌گفت من آخر شهید خواهم شد. یک بار هم این موضوع را در خواب دیده بود که شهید می‌شود ولی توسط تیر و گلوله مستقیم شهید نمی‌شود. چند بار درباره این خوابش با من صحبت کرده بود و آمادگی شهیدشدن را داشت. ایشان از زمان تحصیل در جبهه‌ها بود و فعالیت داشت و به نظرم به چیزی که دوست داشت و لایقش بود رسید.

شهید روی چه مواردی تأکید و چه توصیه‌هایی به شما و دیگران داشتند؟

شهید اکبری مقدم خیلی روی تربیت و ایمان بچه‌هایمان تأکید داشت. روی رزق حلال و احترام به پدر و مادر خیلی تأکید می‌کرد. به خانواده و بزرگ‌ترها خیلی احترام می‌گذاشت. خودشان از خانواده مقیدی بودند و مسائل اعتقادی برایشان در اولویت بود. دوست داشت فرزندانش را طوری تربیت کند که افتخار خودش و مملکتش باشد. روی این موارد بیشتر از هر چیز دیگری تأکید داشت و من بیشتر از زبانش می‌شنیدم.

شهید از لحاظ ویژگی‌های شخصیتی چطور انسانی بود؟

من که نباید از ایشان تعریف کنم ولی همه دوستانش که تعریف می‌کردند از خوبی‌هایش می‌گفتند و از ایشان راضی بودند. خانواده خودم می‌گفتند انگار کسی از وجود خودمان کم شد و حالا حساب کنید خانواده خودش چه حالی داشتند. همه بستگان دور و نزدیک از شهادت ایشان متأثر شده بودند. همیشه خنده‌رو و مهربان بود و در خانواده‌اش رسم بر این بود که ایشان و دو برادر دیگرشان احترام زیادی به پدر و مادر و بزرگ‌ترها بگذارند، به همین خاطر همه خوبی‌هایش در ذهنشان مانده بود.

شما مشکلی از بابت شهادت و نبود ایشان نداشتید؟

آن دوران من شغل همسرم را پذیرفته بودم و قبل از ازدواج تمام این موارد مطرح شده بود. من هم با جان و دل این موارد را قبول کرده بودم و شهادتش برای من افتخار بزرگی بود. من با تعهد به شهید، فرزندان و زندگی‌مان توانستم این مسیر را ادامه دهم. همچنین توکل به خدا و ایمان خیلی برای ادامه زندگی کمکم کردند. حضور معنوی شهید هم در تمام این سال‌ها قوت قلبم بود. اگر تا اینجا توانستم سختی‌ها را تحمل کنم و بچه‌ها را بزرگ کنم فقط به خاطر کمک خدا و حس حضور شهید بوده است. بارها به خوابم آمد و گفت نگرانم نباشید و من لحظه لحظه در کنارتان هستم. حضوری که در تمام این سال‌ها کمرنگ که نشد بلکه بیشتر هم شد.

شرایط آن زمان تا چه اندازه تعهد، خودساخته شدن و در هضم و حل مشکلات کمک‌تان کرد؟

آن زمان همه چیز با امروز فرق می‌کرد و زندگی‌ها و احساس‌ها خیلی متفاوت با این روزهایمان بود. مردم دنبال تجملات نبودند و دنبال یک زندگی معنوی، آرام و بدون دغدغه بودند و همین باعث می‌شد مسیر زندگی‌شان را خیلی راحت طی کنند. من فکر می‌کنم تجملاتی شدن زندگی‌ها آدم‌ها را از یکسری مسائل دور می‌کند. آن زمان آدم‌ها و دل‌ها خیلی صاف‌تر بود.

با توجه به اینکه ناو امریکایی هواپیمای شماره ۶۵۵ ایران ایر را مورد هدف قرار داده بود و موجب سقوطش شده بود شما چه احساس و نظری نسبت به این موضوع داشتید؟

ما از این جهت ناراحت بودیم که آنها هزاران کیلومتر آن طرف‌تر از مرزهای خودشان آمده و به یک هواپیمای مسافربری شلیک کرده بودند. هر چند این حادثه نشان می‌داد امریکایی‌ها چقدر از ایرانی‌ها عصبانی هستند و از هر طریقی می‌خواهند این عصبانیت را خالی کنند. آنها با این کارهایشان عصبانیت‌شان را نشان می‌دادند. تمام این کارها از همان زمان نفرت و بیزاری ما را از امریکایی‌ها بیشتر کرد. همسر جوان من به ناجوانمردانه‌ترین شکل به وسیله امریکایی‌ها به شهادت رسید و مسبب اصلی این اتفاق آنها بودند. آنها حتی حاضر به عذرخواهی هم نبودند و دولت وقت برای احقاق حق جانباختگان پیگیر مسائل حقوقی حادثه شد و نگذاشت خون این عزیزان نادیده گرفته شود.

فرزندانتان وقتی فهمیدند مسبب اصلی شهادت پدرشان امریکایی‌ها بودند چه واکنشی نشان دادند؟

پسرانم آن زمان سن کمی داشتند و خاطره زیادی از پدر نداشتند. بعدها که بزرگ‌تر شدند و از جوانب مختلف حادثه آگاهی پیدا کردند با اینکه از کار امریکایی‌ها نفرت پیدا کردند ولی به وجود پدرشان و اینکه ایشان در آن هواپیما به شهادت رسیده بود افتخار کردند. تنفر فرزندانم از امریکایی‌ها که همیشه همراهشان است ولی امریکایی‌ها هم باید ناراحت باشند که اینگونه خشم‌شان را روی مردم غیرنظامی پیاده می‌کردند. امریکایی‌ها چون دست‌شان به جایی نمی‌رسید می‌خواستند عقده خودشان را خالی کنند. بعد از شهادت هم باز آنها ناراحت بودند نه ما. ما به شهادت عزیزمان افتخار می‌کردیم و برای همه این شهادت افتخار بزرگی بود. از اینکه همسرم راه خودش را رفت و واقعاً این مسیر را دوست داشت به نوعی خوشحال بودیم. چون به چیزی که می‌خواست و لیاقتش را داشت، رسید. من چیزی که از همسرم خاطرم هست برای بچه‌ها می‌گفتم و بچه‌ها هم به عنوان یک الگو، افتخار و درس زندگی، ویژگی‌های اخلاقی پدرشان را سرلوحه عملشان قرار دادند. خدا را شکر امروز بچه‌های مومن و خوبی هستند و به همان جایگاهی رسیدند که مدنظر پدرشان بود. من که نتوانستم جایگاه پدر را برایشان پر کنم ولی در کنارشان بودم و تا جایی که می‌توانستم سعی کردم این خلأ را پر کنم. با این حال من هر کاری هم که می‌کردم بچه‌ها خلأ نبود پدر را حس می‌کردند.

شما آن زمان یک جوان ۱۹ ساله با دو فرزند کوچک بودید. بعد از شهادت ایشان زندگی‌تان چقدر دچار تغییر و تحول شد؟

شما تجسم کنید یک زن جوان با دو بچه در آن سال‌های سخت پس از جنگ چکار خواهد کرد؟! فقط باید بگویم خدا کمک کرد و من همیشه احساس کردم ایشان کنارم است. در تمام این سال‌ها همیشه حضورش را حس می‌کردم و الان هم این حضور را حس می‌کنم. در حال حاضر هم اگر حرفی داشته باشم با شهید صحبت و درد دل می‌کنم. هیچ وقت فکر نکردم آقا رضا در منزل حضور ندارد.

پیکر شهید پیدا شد؟

بله. پیکرش آسیب دیده بود ولی اعضای بدنش در ظاهر سالم بود. هر چند فشار زیادی که هنگام سقوط تحمل کرده بود از داخل به بدنش آسیب زیادی وارد کرده بود.

شما با خانواده بازماندگان ارتباط داشته و صحبت کرده‌اید؟

ما سالی یک بار در مراسم شهدا حضور پیدا می‌کردیم و هم را می‌دیدیم. آنها هم همانند ما از امریکایی‌ها نفرت داشتند. البته حس افتخار را هم همه خانواده شهدا داشتند. ما که افتخار می‌کردیم شهید اکبری مقدم به هدفش رسید. شهید عاشق خدمت و حراست از خاک و ناموسش بود و به آرزویش هم رسید و سرشکستگی‌اش برای امریکایی‌ها و عواملی که این کار را انجام دادند، ماند. امریکایی‌ها با این کار نشان دادند چقدر ضعیف هستند. ضعیفی خودشان را با شهادت یکسری انسان بی‌گناه که در هواپیما نشسته بودند نشان دادند. امریکایی‌ها با این کارشان فقط خودشان را محکوم کردند وگرنه همسر من یا افراد دیگری که در هواپیما حضور داشتند به نوعی عاقبت بخیر شدند.

پس از این حادثه به فرمانده‌ای که دستور حمله به هواپیما را داده بود مدال شجاعت دادند. این موضوع باعث نفرت و ناراحتی شما نشد؟

مگر می‌شود آدم از شنیدن این خبر دچار نفرت و ناراحتی نشود؟! آنها وقتی خودشان به خودشان مدال دادند مثل این بود وقتی کسی کاری را انجام دهد و کسی تشویقش نکند و برای سرپوش گذاشتن روی کارش خودش را تشویق کند. آنها مسبب شهادت این همه آدم بی‌گناه و یتیم شدن این همه فرزند شده بودند و این گناه کمی نبود.

شما توانستید مسببان این حادثه را ببخشید؟

هیچ‌وقت! هیچ‌وقت نمی‌توانیم آنها را ببخشیم. سختی‌هایی که در تمام این سال‌ها ما و فرزندانمان کشیدیم را هیچ‌وقت نمی‌توانیم فراموش کنیم. پدر و مادر شهید بعد از سقوط هواپیما آسیب‌های زیادی دیدند و مریض شدند. نمی‌دانم تقاص دل این پدر و مادرها و خون‌هایی که ریخته شد را چطور می‌خواهند پس دهند؟! تاریخ ثبت کرد سقوط هواپیمای ۶۵۵ ایران ایر چه حادثه دردناکی بود. همه مسافران بچه و جوان غیرنظامی بودند و هزاران امید و آرزو داشتند. افراد زیادی به ویژه پدر و مادرها بعد از این حادثه آسیب‌های زیادی دیدند و شهادت هر نفر زندگی دهها نفر دیگر را تحت‌الشعاع قرار داد.

وادی کتاب

مرور جنگ از منظری متفاوت با خوانش کتاب «خرداد که می‌شود»

جایی برای ملاقات اسرای عراقی

آرمان شریف

ناصر صارمی سال ۱۳۹۱ با نگارش کتاب «جنگ را ما شروع کردیم» جنگ را از منظری متفاوت و از اردوگاه اسرای عراق در ایران روایت کرد. جایی که کمتر کسی تا به حال به سراغش رفته بود و عموم مردم اطلاعات کمی درباره‌اش داشته‌اند. نگاهی به وضعیت اسرای عراقی در ایران سوژه جذابی بود که صارمی توانست در کتابش به آن بپردازد. او در دوران دفاع مقدس به عنوان سرباز مسئولیت نگهداری از اردوگاه اسرای بعثی را در اختیار داشت و سال‌ها بعد مشاهدات و خاطراتش را به رشته تحریر درآورد. این نویسنده ملایری پس از «جنگ را ما شروع کردیم»، در کتاب «خرداد که می‌شود» باز به سراغ اسرای عراقی رفته و از زندگی و شرح حال آنها نوشته است.

به گزارش «جوان» موقعیت و فرصتی که در دوران دفاع مقدس نصیب ناصر صارمی شد، شرایطی ویژه بود که هر کسی شانس قرار گرفتن در آن موقعیت را پیدا نمی‌کرد. او می‌توانست جنگ را متفاوت‌تر از دیگران ببیند. جایی که او با گلوله و اسلحه کاری ندارد او باید با افرادی برخورد داشته باشد که به عنوان دشمن، رودررویی هموطنانش قرار گرفته بودند.

اطلاعات نویسنده کتاب «خرداد که می‌شود» برای خواننده بسیار مفید است. جایی که او با دقت، جزئیات اردوگاه سمنان را به مخاطبش می‌دهد: «کل اتاق‌های اردوگاه کم‌تر از ۱۰ باب بود که تماماً متروکه و تقریبا مخروبه بودند. در فاصله تقریبی هزار و ۵۰۰ متری اردوگاه، باغ بی‌طراوت و نیم‌خشکیده‌ای بود با چند درخت پسته، یک استخر به عمق یک و نیم متر و مساحت ۹۰-۸۰ متر مربع و چند اتاق که یک چوپان از آن محل به عنوان شکارگاه و محل تفریح خان‌های سابق یاد می‌کرد...»

نام تمام اردوگاههای ایران، طریق‌القدس نام داشت و اضافه شدن عددها تفاوت‌هایشان را مشخص می‌کرد. ریاکاری اسرا و نشان دادن خودشان به عنوان دوستدار آرمان‌های جمهوری اسلامی ویژگی بارز بیشتر اردوگاه‌ها بود. آنها با این کار سعی می‌کردند از ایرانی‌ها در اسارت امتیازات ویژه‌ای بگیرند، ولی چون مسئولیت اداره اردوگاه‌ها با ارتش بود، این ترفندها چندان کارساز نبود.

صارمی در کتاب فقط به حالات جمعی اسرا محدود نمانده و به دنیای شخصی آنها هم سرک کشیده است. دنیایی که برای خواننده به مراتب جذاب‌تر از ترسیم یک وضعیت کلی است. او در فصل پنجم کتاب این وضعیت شخصی را چنین وصف می‌کند: «وسایل خیلی شخصی‌شان مثل زیورآلات و آلبوم عکس‌های خانوادگی می‌توانست طبقه زندگی اجتماعی‌شان را نشان دهد. در میان آنهایی که با سن بالا به جنگ اعزام شده بودند افراد مرفه، سرمایه‌دار و بازاری وجود داشت. از این قسمت به بعد، آزادی، فکر تکان‌دهنده‌ای بود که می‌شد در چشم‌ها و گفته‌هایشان دید و شنید.» این نزدیک شدن به جزئیات زندگی خصوصی اسرا بخش جذابی است که می‌تواند تحلیلی از سربازان عراقی به خواننده بدهد. اینکه از کجا آمده‌اند، طرز تفکرشان چیست و به دنبال چه هستند؟

در اردوگاه‌ها کسانی که صاحب حرفه‌ای بودند از وضعیت بهتری برخوردار می‌شدند. پزشکان، خیاطان و صنعتگران وضعشان نسبت به دیگران بهتر بود. مثلاً یک اسیر تخصص عجیبی در تعمیر و راه‌اندازی موتورهای دیزلی داشت، دریافته بود به مهارت او نیاز پیدا خواهد شد، به همین دلیل از آزادی‌های بیشتری برخوردار بود. موهایش همیشه بلند و سهمیه غذا و سیگارش بیشتر از بقیه بود.

بررسی روحیه جمعی عراقی‌ها، اطلاعات جالبی درباره روانشناسی مردم عراق و سیستم جنگاوری آنها می‌دهد: «اساساً آدم‌های خودباوری نبودند و چقدر سریع شعارهای «منصور یا بغداد» به «منصور یا تهران» تبدیل می‌شد. به سیر بودن خیلی اهمیت می‌دادند و به همین دلیل برای کار در آشپزخانه از هم سبقت می‌گرفتند.»

هر فصل کتاب به یک داستان و سرگذاشت اختصاص دارد و در میان خواندن وضعیت اسرا، مرور وضعیت نگهبانان هم بر جذابیت کتاب افزوده است. جایی که صارمی و دیگر نگهبانان رفتن از اردوگاه به شهر را مثل پریدن از دیوار جهنم به دیوار بهشت می‌دانستند. آن زمان سمنان تنها یک سالن سینما داشت که بیشتر فیلم‌های چینی و ژاپنی پخش می‌کرد.

صارمی از دوستی‌های شکل گرفته میان اسرا و نگهبانان هم می‌نویسد. جایی که کسی مثل رضا با اسیری عراقی دوست می‌شود و از شهر برای او پودر لباسشویی و بیسکوئیت می‌آورد و ساعت‌ها با هم صحبت می‌کنند. صارمی در کنار اردوگاه سمنان، خاطراتش از اردوگاه‌های تهران و اراک را هم روایت می‌کند که خواندنش خالی از لطف نیست. هر اردوگاه داستان‌های مربوط به خودش با سرگذشت آدم‌های مختلفی را در خود جای داده است.

«خرداد که می‌شود» همچون «جنگ را ما شروع کردیم» کتابی ارزشمند در حوزه ادبیات دفاع مقدس است. هر دو کتاب علاوه بر دادن اطلاعاتی ناب و دسته اول به خواننده، لذت مرور داستان‌های آدم‌هایی مختلف و تجسم شرایط زمانی و مکانی‌شان را هم به مخاطب‌شان می‌دهند. خاطرات ناصر صارمی از روزهای جنگ، رنگ و بوی دیگری دارد و همین بر جذابیت کار می‌افزاید. هر چه از روزهای دفاع مقدس دور می‌شویم، کتاب‌هایی اینچنینی ارزش خود را بیشتر نشان می‌دهند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۲۷

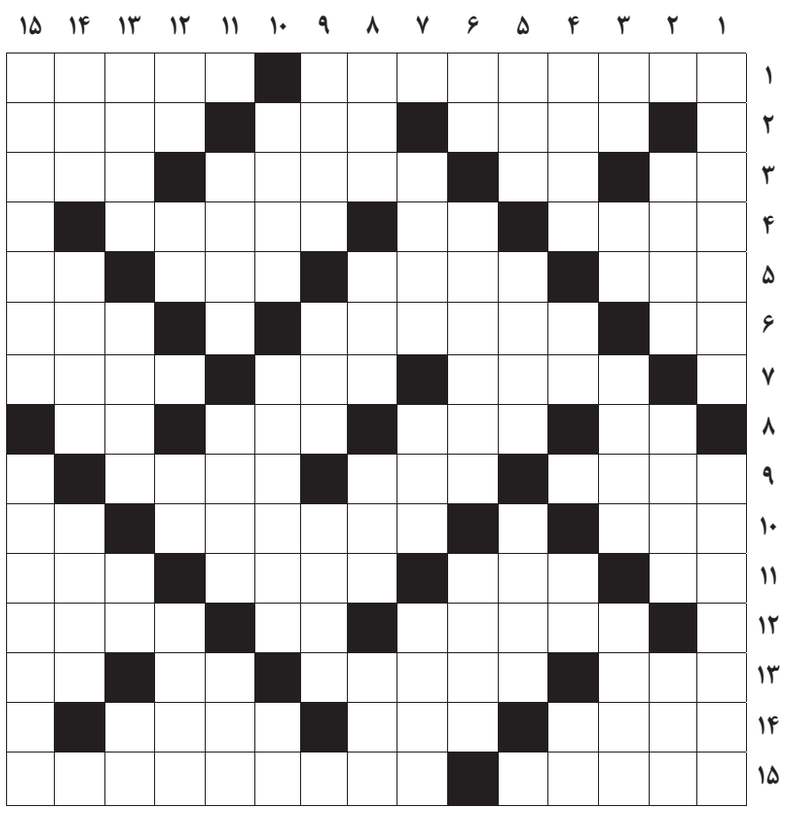

از راست به چپ

■ ۱- از نژادهای قدیمی بشر که دوره زندگی‌شان تا عصر حجر ادامه داشته است- شهر زیره و حنا ■ ۲- اتحادیه جهانی مبارزه با دوپینگ- دورویی- مظهر پاکی در طبیعت ■ ۳- اتاقک زیر کشتی- دریا- کوتاهی و سهل‌انگاری در کار- سبزی ضدسرطان ■ ۴- مسجد و بازاری در شیراز- غذای سنتی و متنوع ایرانی- شهری نزدیک رودبار ■ ۵- رود مرزی- پایتخت تسخیرنشدنی اروپا- گندم سوده‌شده- سنگ عصاری ■ ۶- میوه خوب- از مواد رسمی دوچرخه‌سواری پیست- شکل و قالب ■ ۷- محصول زنجان- پدر بزرگ- فدراسیون بین‌المللی فوتبال ■ ۸- یک و یک- شادی- راه روشن و آشکار- کوچک ■ ۹- وصال دولت بیدار ترسمت ندهند/ که خفته‌ای تو در ... بخت خواب زده- انجیر- کله‌پز ■ ۱۰- ته‌چک- حرارت دادن و داغ کردن- کنار ■ ۱۱- حرف فاصله- نیمسال تحصیلی- نوعی دیدار برای دولتمردان- اسلوب و روش ■ ۱۲- غضروف هلالی در مفصل زانو- هرگز عرب- بیماری پارکینسون ■ ۱۳- ثروتمند- بازیگر و کارگردان سینمای هالیوود با اسم کوچک جورج- پسوند شباهت- پایان روز ■ ۱۴- نشانی پستی- فلسفه ارسطو- سبز تیره ■ ۱۵- دزدی و کلاهبرداری- مجلس انقلاب کبیر فرانسه

از بالا به پایین

■ ۱- از دلایلی که باعث بالارفتن فشار خون می‌شود- تصور و برداشت ذهن از یک موضوع ■ ۲- زمخت و بدقواره- گمراه کردن- نیشتر رگزنی ■ ۳- رودی در چین- تصدیق انگلیسی- پیشرو قافله زائران- فانی و ناپایدار ■ ۴- واحد طول انگلیسی- یک بر روی یک- کنسرو ماهی- عضو بالانشین ■ ۵- ابوالبشر- پایتخت عمان- پارتیزان ■ ۶- رمق آخر- همروان فرهنگستان- مسلمان ■ ۷- سپاسگزاری- دو مصراع از شعر- کاخ تابستانی ■ ۸- مهار شتر- حمام انفرادی- واحد شمارش شتر- برکت سفره ■ ۹- غلاف شمشیر- ابرقدرت آسیایی- از اندوه رها شدن ■ ۱۰- معتمدان- شیطان- تو و میان چیزی ■ ۱۱- دکان تاجران- کوه فرود کشتی نوح- زندان ■ ۱۲- رفوزه- سلطه و نفوذ- یکی از خواهران نویسنده انگلیسی- شهری در فرانسه ■ ۱۳- از قدرت‌های اقتصادی اروپا- بدون تغییر- بچه می‌زند- تکرار حرف آخر ■ ۱۴- طایفه کوچ‌نشین- حجره اطراف حیاط مسجد- جانوران غیر اهلی ■ ۱۵- برابر فارسی واژه اندیکاتور- پایین‌تر از استوار

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

								۴
۵	۹		۴	۸				
				۲				۳
					۷	۳		
۸	۱	۷						
			۶		۵	۹		
۱								
		۴	۹				۸	
	۳	۹	۷				۱	

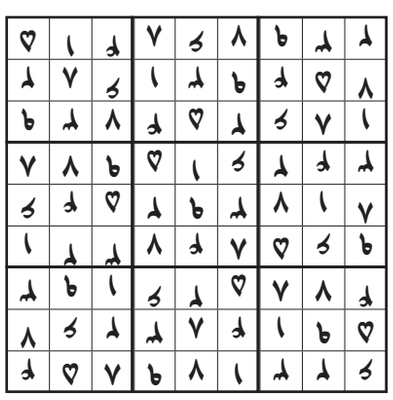

جدول کلمات متقاطع
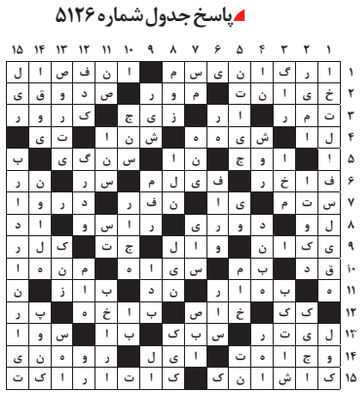
پاسخ جدول شماره ۵۱۲۶